

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان و عشق

دوره دہم، شمارہ پنجم

نام جزوه: انسان و عشق
نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق
ناشر: موسسه در راه حق
نوبت چاپ: مکرر
تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش
چاپخانه: سلمان فارسی
نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)
کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق
تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

- عشق چیست؟ ۵
- عشق در انسان ۶
- عشق چیست و عاشق کیست؟ ۸
- معشوق انسان کیست؟ ۱۰
- اخلاق و عشق ۱۹
- عشق حسی و خیال ۲۳
- عشق عقلانی ۳۱
- عشق عرفانی ۴۰

دوره دهم، شماره پنجم / ۵

عشق چیست؟

مفهوم عشق از جمله مفاهیمی است که علاقه مفرط و شدید را در ذهن تداعی می‌کند. فرهنگ معین این کلمه را در دوستی مفرط، افراط در دوست داشتن و محبت تام به‌کاربرده است.

از معنای فوق چنین برمی‌آید که هرگاه دوستی به عالی‌ترین مرتبه‌اش برسد، به‌طوری‌که محبّ بی‌قرار بوده و نوعی التهاب و هیجان نسبت به محبوب در او پدید آمده باشد و در هر حالتی به یاد او باشد و از او غافل نگردد، عشق پدید می‌آید.

نظر لطیف‌تر به عشق این است: عشق کیفیتی است که در نفس، ظهور فعلی می‌یابد. ظهور فعلی آن در پرتو ادراک خاصی که شخص نسبت به مورد آن دارد، می‌باشد و مادامی‌که ادراک خاص موجود باشد، ظهور فعلی عشق باقی

است. هر قدر درجه آن ادراک خاص بالا رود، بر مرتبه عشق افزوده می‌شود.

خلاصه این‌که عشق، کیفیتی است که فعلیت آن درگرو ادراک خاص است و منظور از ادراک خاص این است که هر ادراکی ظهور فعلی عشق را به همراه ندارد.

آن نوع ادراکی که نیکی‌ها و کمال‌ها و زیبایی‌های محبوب را در بردارد، به طوری که محبوب در نظر ادراک کننده بسیار با عظمت جلوه کرده و محب در برابر آن عظمت کوچک شده و در انتظار وصال به سر می‌برد تا آرامش یابد.

عشق در انسان

هیچ‌کس تردید ندارد که به خود علاقمند است؛ علاقه انسان به خودش عادی نیست؛ با لحظه‌ای تفکر در خود، کافی است که حب مفرطش را به خود مشاهده کند. این نوع عشق تا حدی ذاتی انسان بوده و منقلب نمی‌شود.

دوره دهم، شماره پنجم / ۷

عارف بزرگوار آیت‌الله شاه‌آبادی، یکی از راههای شناخت انسان را فطرت عاشقه قرار داده و می‌گوید: «برای شناخت نفس راههایی است، طریق اول رجوع به فطرت عالمه است... طریق دوم رجوع به فطرت عاشقه می‌باشد، چون انسان عاشق خود، کمال خود و آنچه اضافه بر خود دارد، می‌باشد.»^۱

فطرت عاشقه انسان نعمتی است الهی که انسان را متوجه زیباییهای درونی اش می‌کند.

و بر این اساس که ظهور فعلی فطرت عاشقه در گرو ادراک خاص به خود است، هر فردی آن گونه به خود عشق می‌ورزد که نوع ادراک و فهم او به خودش اقتضا می‌کند. لذا تفکر و رفتار هر انسانی با خودش در همان حدی است که به خود عشق می‌ورزد و خود را درک می‌کند.

عشق چیست و عاشق کیست؟

هر قدر ادراک و شناخت نفس در مرتبه عالی باشد، عشق انسان به خود رنگ زیباتری خواهد گرفت و شخص در رابطه با خود دقت و توجه بهتری خواهد داشت، به مصلحت و مفاسد در اعمال و فکر. بهتر توجه خواهد کرد؛ در رفع مفاسد قوی تر و در جلب مصالح، مصمم تر خواهد بود.

بر عکس، عشق بر اساس شناخت و فهم سطحی نمی تواند زمینه جلب مصالح انسانی را به وجود آورد. زیرا شخصی که به خود شناخت صحیح ندارد، نگاهش به خود غیر واقعی است. لذا نحوه عشق او به خود صحیح نیست. آنچه را مضر به رشد و کمالش هست، مفید پنداشته و آنچه را داری مصلحت است، مفاسد می بیند. توضیح مطالب فوق، طی مطالب آینده روشن تر خواهد شد.

دوره دهم، شماره پنجم / ۹

انسان دارای ادراکات گوناگونی بوده و نوع عشق انسان به خود - یا هر چیز دیگر - تابع نوع ادراکی است که در نفس ظهور یافته است.

بر همین اساس، عشق دارای انواعی است. چنانکه ادراکات را در چهار قسم خلاصه کنیم، چهار نوع عشق خواهیم داشت:

۱- عشق حسی ۲- عشق خیالی ۳- عشق عقلانی
۴- عشق عرفانی.

البته ادراکات به حسب شدت و ضعف دارای مراتبی هستند که قهراً عشق نیز در هر يك از انواع فوق دارای مراتبی خواهد بود.

شناخت حسی و خیالی، فطرت عاشقه را، در حد احساس و خیال به ظهور فعلی می رساند و معرفت عقلانی و عرفانی بر آن فطرت، فعلیت عقلانی و عرفانی می دهد.

عشق در شأن انسان، عشق عقلانی و عرفانی است نه حسّی و خیالی ثمره ماندن در عشق حسّی و خیالی، مادِیگرایی و دنیاگرایی است. در صورتی که عشق عقلانی، خداگرایی و آخرت گرایی را در نفس شکوفا می سازد و عشق عرفانی، وصال به معشوق و معبود حقیقی را به همراه دارد. انسان، در عین حال که عاشق خویش است و به خود محبت مفراط دارد، به آنچه زیباست عشق میورزد. در مرحله عشق حسّی، طالب زیباییهای ظاهری و مادّی بوده و در مرحله خیال، به زیباییهای موجود در ذهن روی می آورد. چنانکه در مرتبه عشق عقلانی، عاشق حُسن معنویّت و جمال حقّ است.

معشوق انسان کیست؟

با توجه به این حقیقت که انسان عاشق خویش است، و معشوق خودش؛ این نکته برای انسان مخفی نیست که

دوره دهم، شماره پنجم / ۱۱

ماندن در خود، آرامش و اطمینان ایجاد نمی‌کند. در صورتی که یکی از نشانه های معشوق اینست که با وصال به او، سکونت نفس و آرامش قلب حاصل شود. درست است که انسان عاشق خود است، لکن این عشق هدف نیست، بلکه طریق و راه رسیدن به عشق برتر است.

برای یافتن معشوق حقیقی لازم است صفات و خصوصیات او را مشخص سازیم. راه شناخت معشوق خواسته فطری ماست. اگر خواسته ای خارج از درون و فطرت بر نفس ما تحمیل شود، هرگز تعیین کننده هدف نخواهد بود. خواسته تحمیلی، خواسته حقیقی نفس نیست؛ لذا باید دید، فطرت چه خواسته ای دارد و برای او کدام معشوق با چه خصوصیتی می تواند مطلوب باشد.

نفس انسان، دارای خواسته های بسیار و متضادی بوده و تمام آنها نمی توانند تعیین کننده معشوق حقیقی باشند، زیرا تعیین مطلوب واحد با توجه به تضاد

خواسته های نفس غیر ممکن است. بنابراین، يك فطرت در میان فطرتها و میلها باید شاخص مطلوب باشد.

غرایزی در بعد حیوانی و فطرتهایی در بعد انسانی، فطرت عاشقه را احاطه کرده اند و هر کدام از آنها نفس را به سوی خواسته و مطلوب خود می کشانند. این که در اجتماع، مردمی را می بینیم که تمام همتشان کنز و تمرکز ثروت است؛ یا گروهی با تمام وجودشان به ریاست و مقام می اندیشند و در پی آن هستند؛ و اشخاصی محوزیبایهای طبیعی و شهوی شده اند و... بدان جهت است که فطرت عاشقه را به سمت آن غریزه خاص هدایت کرده اند و معشوق حقیقی خود را در ثروت، ریاست، ماه رویان و... می بینند. یا برخی همتی بالاتر داشته، علم را به عنوان تنها معشوق برمی گزینند...

انسان متأثر از افکار اجتماعی، سیاسی، مکتبی و... طبیعی است که به جانب چنین مطلوبهایی حرکت خواهد

دوره دهم، شماره پنجم / ۱۳

کرد. اما قبل از این که اجتماع، سیاست، مکتب و... خواسته غریزی و فطری را بر دیگر خواسته ها ترجیح دهد، عقل باید وارد صحنه تضاد خواسته ها شده و با مقدم داشتن عالی ترین خواسته، نزاع را حل کند، آن را اصل و اساس قرار داده و بقیه را تابع آن نماید.

در میان فطرتها، عقل خواسته ای را برمی گزیند که معقول او باشد. خواسته های مرحله حس، خیال و وهم مورد انتخاب عقل نخواهد بود. عقل، جدای از شناخت حسی و خیالی، حکم مستقل دارد؛ اگر حس و خیال به امور جزئی و مادی نظر دارند، عقل نظرش بسیار عالی است. به بیان بلند امیرالمؤمنین (علیه السلام) «الْعَقْلُ رُقِيٌّ إِلَى عِلِّيِّنَ»^۱ عقل باعث ارتقاء به سوی علیین است.»

عقل به مقام بلند انسانی نظر انداخته و به تجزیه و تحلیل مسائل می پردازد. آنان که در بررسی مسائل به عقل توسل می جویند، هدایت می شوند و نجات پیدا می کنند؛ «الْعَقْلُ يَهْدِي وَيُنْجِي»^۱ عقل هدایت کرده و نجات می دهد.»

«انسان به حسب وجدان و فطرتش طالب کمال و حسن و جمال است، به گونه ای که اگر به کره زمین احاطه پیدا کند و به هر چه کمال و جمال در آن است، نایل آید، باز آرام و قرار نمی گیرد... عشق به کمال و جمال از لوازم وجود انسان است و هرگز از او مفارقت نمی کند... اگر به گفتار فطرت گوش فرا دهیم به زبان وحی و الهام و با صدای رسا

دوره دهم، شماره پنجم / ۱۵

می گوید: من عاشق کمال و جمال خالص هستم، من طالب حسن نامتناهی و خیر بی پایانم»^۱.

آری! فطرت عاشقه انسان، جمال نامتناهی را طالب است، عشق به موجود محدود و جمال و زیبایی محدود باید تابع عشق به جمال و حسن و زیبایی نامتناهی باشد. زیرا جمال هر وجودی شعاعی از حسن جمال خداست. به عنوان مثال: اگر ما به جسم و بدن خودمان علاقمندیم و خیر و سلامت آن را می طلبیم، نه به خاطر نفس آن جسم و بدن است، بلکه متعلق به روح و حقیقت ماست. عشق ما به جسم باید تابع عشق ما به حقیقت ما باشد. بر اساس همین قاعده و مطلب، عشق به بدن باید فدای عشق به روح انسانی گردد، که با فدا شدن آن، روح عروج کرده و در جوار رحمت خاص خدای متعال تا ابد در آرامش به سر می برد.

خدا محبوب حقیقی فطرت عاشقه ماست و بر اساس قاعده فوق عشق به هر موجودی باید تابع حبّ به خدا باشد؛ محبوب ذاتی و اصلی انسان ذات پروردگار عالم است. این مطلبی است که عقل و فطرت توحیدی به آن حکم می‌کند و تخلف از آن، ظلم و ستم به خود و خدا بوده و شخص مرتکب چنین ظلمی مستحق مذمت و عقاب است.

امام زین العابدین (علیه السلام) در «مناجات المریدین» به اظهار ولّه و شوق به حق پرداخته، چنین عرض می‌کند:

«... وَ لِقَاؤُكَ قُرَّةَ عَيْنِي وَ وَصْلُكَ مُنَى نَفْسِي وَ إِلَيْكَ شَوْقِي وَ فِي مُحَبَّتِكَ وَ لَهِي هَوَاكَ صَبَابَتِي وَ رِضَاكَ بُغْيَتِي وَ رُؤْيَتِكَ حَاجَتِي وَ جِوَارِكَ طَلْبِي وَ قُرْبِكَ غَايَةَ سُؤْلِي وَ فِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَ رَاحَتِي وَ عِنْدَكَ دَوَاءَ عِلَّتِي وَ شِفَاءَ غُلَّتِي وَ بَرْدُ لَوْعَتِي وَ كَشْفُ كُرْبَتِي...»

دوره دهم، شماره پنجم / ۱۷

[خدایا] ملاقات و دیدار تو روشنی چشم من، و
وصالت آرزوی جان من است؛ و اشتیاقم به سوی
توست؛ و شیفته دوستی تو و دلدادۀ هوای تو هستم؛
مقصود و مطلوبم رضا و خشنودی توست؛ حاجت و
نیازمندیم دیدن تو، و [خواسته وجودی و فطری ام]
جوار تو، و نهایت خواهشم قرب توست؛ خرمی، نشاط،
آرامش و راحتی ام در مناجات با توست؛ دوی درد من،
شفای سوز جگرم و خنکی سوز دلم و گشایش غمهایم،
نزد توست...»

و در «مناجات المفتقرین» عرض می کنند:

«... وَ غُلَّتِي لَا يُبْرِدُهَا إِلَّا وَصْلُكَ وَ لَوْ عَتِي
لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا لِقَاءُكَ وَ شَوْقِي أَلَيْكَ لَا يَبْلُهُ إِلَّا التَّظَرُّ إِلَى
وَجْهِكَ وَ قَرَارِي لَا يَقْرُدُونَ ذُنُوبِي مِنْكَ...»^۱

جز وصال تو سوز سینه ام را خنک نکنند، جز
لقای تو آتش دلم را خاموش نگرداند، جز نظر به وجه تو
اشتیاقم را سیراب نسازد و جز به قرب تو قرار ندارم...»
این دو قسمت از مناجات امام (علیه السلام) در
بردارنده نکاتی است که بیانگر معیار و خصوصیات محبوب
حقیقی، ذاتی و نهایی انسان، و پاسخ صریح به این سؤال
است که معشوق انسان کیست؟

محبوب حقیقی انسان کسی است که انسان با وصال
و لقای او و قرار گرفتن در جوارش آرام بگیرد و نفسی مطمئن

۱. مفاتیح، مناجات خمس عشرة که منقول و منسوب به

حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) است.

دوره دهم، شماره پنجم / ۱۹

پیدا کند؛ عشق به چنین محبوبی در بنیان وجودی ما سرشته شده است.

و چه زیباست این شعر عارفانه و عاشقانه حضرت امام خمینی (رضی الله عنه) که:

جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما

عشق تو سرشته گشته اندر گل ما^۱

اخلاق و عشق

در این جا لازم است به توجیه اخلاقی مثبت و منفی اقسام عشق پردازیم به عبارت دیگر، به بررسی انواع عشق در دستگاه اخلاق اسلامی بنشینیم و جهات مثبت و منفی آنها را از یکدیگر جدا کرده، دیدی سالم نسبت به مسئله عشق

۱. «باده عشق»، اشعار عارفانه منسوب به حضرت امام

به دست آوریم و زمینه ای مثبت جهت رشد انسانی فراهم سازیم.

تمام خواسته های فطری و غریزی انسان، در جهات مثبت و منفی، تابع کیفیت ادراکی اوست. اگر فهمی صحیح و ادراکی شایسته از دین خواهی و کمال خواهی داشته باشیم، خواسته های فطری ما تابع معارف دین و انگیزه ما در برآوردن خواسته ها الهی خواهد بود.

اما اگر افکار موجود در نفس، شهرت خواهی و دنیاطلبی باشد، شکی نیست که نفس اشتیاق به ارضای خواسته ها از هر طریق ممکن پیدا کرده و به انحراف کشانده می شود. البته ادراکات عقلانی در صورتی که عقل به طور دقیق مصلحت و مفسده را تشخیص دهد، جهت انسانی خواهد داشت؛ اما فهم عرفانی که فهمی شهودی است، هیچ خطا و اشتباهی در آن راه ندارد و صاحب چنین علم و ادراکی در ارضای خواسته های فطری، گناه و اشتباط و خطا

دوره دهم، شماره پنجم / ۲۱

نخواهد داشت، مانند انبیای عظام و ائمه معصومین (علیهم السلام) که معصوم از خطا و گناه بوده اند.

بیشترین اشتباهات و خطاها در شناخت حسی و خیالی است؛ آن گاه که به طور مستقل و جدا از تحلیلهای عقلی مورد توجه قرار گیرند. بنابراین، برای این که سمت خواسته های فطری و غریزی نفس، کمال انسانی و قرب خداوند متعال باشد، باید در کانال درك عقلی و در نهایت عرفانی قرار گیرند. تحلیل خواسته ها در مرتبه فهم عقلی، سبب می شود که انسان با پیروی از احکام دین به برآوردن آنها قیام کند.

انسان در مرحله حس و خیال، دنیا را عظیم و بزرگ می پندارد؛ ولی آن گاه که به تجزیه و تحلیل عقلی دنیا می پردازد، آن را فانی، زودگذر و پست می بیند. این که

فرموده اند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱ (دنیا سرمنشأ هر خطایی است).

آن دنیایی است که مُدْرَك و معلوم حس و خیال باشد؛ نه دنیای مورد شناخت عقل و عرفان.

انسان، یا باید با کمک عقل به شناخت حقیقت برسد، و خواسته های خویش را تابع آن گرداند. و یا با شناخت تعبدی - که از رهبران دین می شنود - راه حقیقت را طی کند و الا در مرحله احساسگرایی و خیالگرایی خواهد ماند.

پشیمان شدن اهل جهنم از اعمال و رفتارشان در این دنیا، نمونه بارزی از احساسگرایی و خیالگرایی آنان است؛ بنگرید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^۲

۱. شرح غرر، ج ۳، ص ۳۹۵.

۲. سوره ملک، آیه ۱۱.

دوره دهم، شماره پنجم / ۲۳

و گویند اگر می شنیدیم یا تعقل می کردیم، از
اهل و اصحاب جهنم سوزان نبودیم.»

عشق حسی و خیال

آنچه عشق حسی و خیالی به آن تعلق می گیرد، جمال و زیباییهای ظاهری است و آنچه با بُعد مادی انسان ملایم و سازگار بوده و برای آن خیر و کمال شمرده می شود، متعلق عشق حسی و خیالی است. وجود چنین عشقی در انسان، طبیعی بوده و با مرتبه نازل وجود او عجین شده، لذا مورد مذمت نیست، چنانکه مدح هم نمی شود.

حُسن و قبح، مدح و ذمّ در نحوه و کیفیت به کارگیری آن است. اگر نظر به این دو نوع عشق، استقلال باشد، بدین معنا که شکوفایی آنها محور زندگی انسان قرار گرفته و حیات معنوی از این دیدگاه توجیه شود، به کارگیری این نوع از عشق مورد مذمت عقل و شرع بوده و به قبح توصیف خواهد شد. اما اگر نگرش به آن دو، تبعی باشد، بدین معنا که در

کنترل دین و عقل در آید و وسیله و راه جهت رسیدن به محبت الهی باشد، موضوع حسن و نیکویی اخلاقی قرار خواهد گرفت. بنابراین، نظر استقلالی به عشق حسّی و خیالی دارای ارزش اخلاقی منفی بوده و نظر به آن در صورتی که منتهی به محبت الهی شود، از ارزش اخلاقی مثبت برخوردار است.

انسانی که به خود، عشق حسّی و خیالی داشته باشد، عشق او به جهان و هستی در همان حد خواهد بود، زیرا نگاه انسان به هستی، بالاتر از نگاهش به حقیقت خودش نخواهد بود. آن گاه که عشق حسّی و خیالی به خود و هستی، محور حیات انسان قرار گیرد، در دید او تمام خیرات و خوبیها و جمال و زیباییها، محدود به ظواهر دنیا بوده و همان امور مادّی، مناسب و سازگار با طبع او می باشد و

دوره دهم، شماره پنجم / ۲۵

چنین می‌پندارد که کمال و خیر او در آنهاست؛ «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۱.

تحلیل افکار و اعمال این شخص نشان می‌دهد که:

۱- تمام توجهش به منابع دنیوی و تمام همتش ارضای

خواسته‌های غریزی در محدوده مادی دنیا می‌باشد.

۲- به جهت نداشتن تحلیل صحیح از دین، آن را

منافی با محور بودن عشق حسی و خیالی دیده و با حالت

تنفر و انزجار از آن می‌گریزد.

۳- افکار موجود در نفسش، شهوت خواهی و

دنیاطلبی بوده و در عمل، [یا عقیده] تمام امکانات مادی و

معنوی را در انحصار حیات دنیوی قرار می‌دهد.

۴- محبت و عشق او به انسانها در حدودی است که

ابزار خوبی برای دنیاطلبی و عشق شهوی او باشند.

۵- به روح انسانی و خواسته‌ها و میل‌های آن توجهی ندارد. لذا شکوفایی در فطرت‌های انسانی را طالب نیست.

۶- مصاحب و رفیق و همنشین کسانی می‌شود که او را به سمت خواسته‌های شهوی هدایت کرده، تقویت‌کننده میل‌های حیوانی او باشند.

«فروید» مؤسس مکتب آزادی جنسی در غرب، نمونه بارز چنین شخصی است. درک او از انسان و هستی در محدوده حس و خیال است، لذا عشق غریزی را یگانه راز هستی انسان می‌داند و خیر و کمال انسان را در ارضای آن محصور می‌کند.

جوان عزیز! خوب بیندیش که دنیای متمدن - که مدعی رشد دانش و علم است - چگونه انسان را از مقام بلند الهی او تنزل داده تا حدی که فقط باید بپوشد؛ بخورد؛ بخوابد؛ و عشقی در حدود خواسته‌های شهوی و حیوانی داشته باشد.

دوره دهم، شماره پنجم / ۲۷

آیا چنین عشقی آرامش دهنده و مداواکننده دردهای
روحي انسان است؟ آیا چنین عشقی قادر است پاسخگوي
خواستۀ نامتناهي فطرت عاشقه باشد؟ تفكر كن و پاسخ بده.
اميرالمؤمنين (عليه السلام) درباره چنين عشقي فرمود:

«... أَقْبِلُوا عَلَى جِيْفَةٍ قَدْ أَفْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا
وَاضْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعشى بَصَرَهُ وَ
أَمْرَضَ قَبْلَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ
غَيْرِ سَمِيْعَةٍ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا
قَلْبَهُ...»^۱

... رو به مرداری (دنیا) آوردند که به خوردن آن
رسوا گشتند و به دوستی آن اتفاق نمودند. هر که عاشق
چیزی شود، بینایی او را کور ساخته و دلش را
بیمار می کند (به طوری که عیب آن را ننگریسته، زشتیش

را نیکو ببیند) پس او با چشمی مریض و غیر صحیح می نگرد و با گوشی که [حقایق را] نمی شنود، می شنود. خواهش های بیهوده، عقل او را دریده و دنیا دلش را میرانده است...»

عشق حسّی و خیالی آن گاه که هدف واقع شود، دل را می میراند و مانع حقیقت پذیری انسان می شود. تا جایی که او را بنده ذلیل در برابر تجملات دنیا و دنیاداران قرار می دهد. چنانکه فرمودند:

«و وَلَّهَتْ عَلَيْهَا نَفْسَهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدِهِ شَيْءٌ مِّنْهَا؛^۱

نفس او شیفته دنیا شده است؛ پس، او بنده دنیا و بنده کسی است که متاعی از دنیا در دستش هست.»

دوره دهم، شماره پنجم / ۲۹

انسان زمانی از این دام رها خواهد شد که این دو نوع عشق را محور قرار ندهد و تابع عقل و شرع گردد. تجزیه و تحلیل این دو نوع عشق باید در دستگاه عقلانی و عرفانی انجام گیرد تا انسان از انحرافی که توسط ماندن در این دو عشق به وجود می آید، آگاه شود و گرفتار جهات منفی یاد شده نگشته و نفسش دچار آفت بی دینی و گناه نشود؛

«رَأْسُ الْأَفَاتِ الْوَلَةُ بِالْدُّنْيَا؛^۱

سرمنشأ آفات، وَلَهُ و عشق به دنیا است.»

این وَلَهُ در اثر همان عشق حسی و خیالی است که محور حیات و زندگی واقع می شود و رها شدن از چنین عشقی، پرهیزکاری و عفت داشتن و رسیدن به مقام شهادت و ثواب شهید است. چنانکه از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است:

«مَنْ عَشِقَ فَكْتَمَ وَ عَفَّ فَمَاتَ فَهُوَ شَهِيدٌ؛^۱

کسی که به کسی یا چیزی عشق ورزد و عشقش را کتمان کند، و در آن مورد، عفت و پاکدامنی داشته باشد [و اگر آلوده به گناه و زشتی نگردد] در آن حال بمیرد، شهید از دنیا رفته است.»

«مَنْ عَشِقَ وَ كَتَمَ وَ عَفَّ وَ صَبَرَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ أَدْخَلَهُ

الْجَنَّةُ؛^۲

کسی که عشق ورزد و آن را کتمان کند، عقیف و پاکدامن باشد [و در عفت و کتمان] صبر کند، خداوند او را می بخشد و داخل بهشت می گرداند.»

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۲، شماره ۶۹۹۹.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۳، شماره ۷۰۰۲.

دوره دهم، شماره پنجم / ۳۱

عشق عقلانی

در حدیثی از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و در روایتی از اما صادق (علیه السلام) راجع به عقل وارد شده است: «اول موجودی را که خداوند آفرید، عقل بود».

طبق بیان فوق، نزدیکترین موجود به خدای متعال عقل است، خداوند - که محبوب حقیقی است - قبل از این که در موجودی جلوه و ظهور کند، در عقل تجلی یافته است. لذا عقل، جمیع خیرات و کمالات الهی را در خود مشاهده می کند. به همین جهت واله و شیفته حق است و فقط نظر به جمال و جلال خداوند دارد. به نظر می رسد که اهمیت عقل در بیان رهبران معصوم (علیهم السلام) به همین جهت باشد.

«بِالْعَقْلِ تُنَالُ الْخَيْرَاتِ^۱؛ به وسیله عقل، می توان
به خیرها نایل شد.»
«أَعْقَلُ النَّاسِ أَقْرَبُهُمْ مِنَ اللَّهِ^۲؛ عاقلترین مردم،
مقربترین آنها به خداست.»
«أَسْعَدُ النَّاسِ الْعَاقِلُ^۳؛ عاقل، سعادتمندترین
مردم است.»

بنابراین، درك عقلی در انسان، راه نفس را به سوی خیرات و کمالات دینی و معنوی باز می کند. وقتی دین و مسائل گسترده آن در ابعاد مختلف، و در دستگاه عقلانی انسان تجزیه و تحلیل می شود؛ و آن گاه که هستی در این دستگاه تفسیر می شود. جمال و زیباییهای آن مورد توجه نفس قرار می گیرد. هر چند نفس در مرحله حس و خیال، از

۱. شرح غرر و درر آمدی، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲. شرح غرر و درر آمدی، ج ۲، ص ۴۴۳.

۳. شرح غرر، ج ۲، ص ۳۷۹.

دوره دهم، شماره پنجم / ۳۳

درک چنین کمالها و زیباییهایی محروم است؛ ولی در مرحله شناخت عقلی به چنین درکی نایل شده و عشق عقلانی ظهور فعلی می یابد، و انسان با فهم صحیح از محبوب حقیقی (خدای متعال) - که دین مروج آن است - متوجه آن می گردد، و به انجام وظایفی قیام می کند که محبوب را خشنود نماید. و چون شیفته و واله جمال و جلال اوست، جستجو می کند تا نزدیکترین راه را جهت رسیدن به او انتخاب کند و همان نزدیکترین راه، نظر به جمال و کمال ذاتی خداوند است.

درست است که توجه به کمالها و زیباییهای طبیعت و نفس، انسان را به کمال و جمال مطلق راهنما می شوند، زیرا آیه و نشانه اویند، اما چون راه، غیر از هدف است، وصال و قرب سریع انجام نمی گیرد.

آن جا که راه وصال، توجه به خود هدف باشد، وصال به حق خالصانه انجام خواهد گرفت و چنین راهی نزدیکترین راه است.

امام سجاد، زین العابدین (علیه السلام) که از دوستان حقیقی حق است به حسب نقل دست نیاز به جانب محبوب و معبودش دراز کرده، عرض می کند:

«إِلَهِي فَاسْئَلْ بِنَاسِبِ الْوُصُولِ إِلَيْكَ وَ سَيِّرْنَا فِي أَقْرَبِ الطَّرِيقِ لِلْوُفُودِ عَلَيْكَ قَرَّبْ عَلَيْنَا الْبَعِيدَ ...»^۱؛
معبودا! ما را به راهی بدار که به وصال تو نایل شویم. و ما را از نزدیکترین راه برای رسیدن به خودت سیر ده. و دور را بر ما نزدیک گردان...»

در مرتبه عشق عقلانی، انسان شیفته عبادت است، زیرا عبادت زمینه و شرط لازم جهت قرب به خدای متعال و

دوره دهم، شماره پنجم / ۳۵

وصال به او است. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ»^۱

با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد؛ آن را در آغوش بگیرد و به دل دوست بدارد و با بدنش مباشر گرداند (و انجام دهد) و برای آن فارغ [از غیر] شود (فراغت فراهم کند). پس [چنین شخصی] باک ندارد که دنیا را با سختی یا به آسانی بگذراند.»

۱. کافی، ج ۲، باب العیادة، ص ۸۳، روایت ۳ به طبع تهران (آخوندی).

عاشق در مرحله عشق عقلانی، نگاهی زیبا به خود و هستی دارد. او غرایز و مرتبه حیوانی را ابزار رشد انسانی قرار داده و از آن استفاده و بهره برداری می‌کند. در غیر این صورت توجهی به آنها ندارد. و چنانچه وسیله انحطاط قرار گیرند، به مبارزه سخت با آنها برمی‌خیزد. توجه او به روح انسانی است که حقیقت ملکوتی را داراست و می‌تواند مظهر صفات محبوب باشد و قابلیت دارد محل خوبی برای ظهور صفات الهی بوده و جایگاه ظهور جمال و زیبایی حق قرار گیرد. انسانی که خدا را محبوب حقیقی قرار می‌دهد، قهری است که نظرش به دنیا، استقلال‌ی نخواهد بود، بلکه آن را نشانه حق و وسیله ای جهت وصال حقّ خواهد دانست.

انسانی که با تماشای جلال و جمال خدا که از جمال هستی هر پدیده ای زیباتر است، آرام می‌گیرد، چگونه مخلوقی را معشوق خویش قرار دهد که شعاع وجودی او

دوره دهم، شماره پنجم / ۳۷

محدود است. لذا سیدالساجدین (علیه السلام) در «مناجات
الذاکرین» عرض می کند:

«إِلَهِي بِكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ الْوَالِهَةُ وَعَلَى مَعْرِفَتِكَ
جُمِعَتِ الْعُقُولُ الْمُتَبَايِنَةُ فَلَا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ إِلَّا بِذِكْرِكَ وَ
لَا تَسْكُنُ النَّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ...»؛

خدایم! دلها، شیفته و باخته تو شدند؛ عقلهای
مختلف بر معرفت تو اتفاق کردند؛ دلها جز به یاد تو
مطمئن و آرام نگردند و نفسها جز به رؤیت و یقین به تو
آرامش نیابند.»

هستی هر پدیده ای در دیدگاه عاشق، شعاعی از
ظهور جمال خدا بوده و آن را طریق رسیدن به صاحب شعاع
قرار می دهد.

طلب کردن جمال و زیبایی معشوق به این است که
عاشق در تمام ابعاد، رنگ معشوق را پیدا کند و آن به اینست
که در اندیشه و عمل تابع باشد؛ آنچه را که می پسندد بگوید

و در رفتار فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن را پیاده کند. و آنچه را که او نمی پسندد، ترك بگوید.

آنچه عاشق را به پرستش خالص محبوبش می کشاند، خوف از عدم وصال است. ترس از این دارد که نکند، در اندیشه و رفتار، مورد رضایت او قرار نگیرد و می ترسد که نه فقط مسیر را دورتر و حرکت را کندتر نماید، بلکه احیاناً ایجاد وقفه و سکون نماید. لذا در تمام حالات، مراقب گفته ها، اعمال و... خود است؛ خود را قربانی هر اندیشه و عقیده و عملی نمی کند. اینها را از منبعی می گیرد که مطمئن است در آنها اشتباه و خطا راه ندارد، زیرا رضایت محبوب در چیزی است که او می خواهد و علم به خواسته او یا از طریق وحی است، و یا الهام، و یا شناخت معارف دین از طریق مورد اعتماد.

اگر عاشق، کسی باشد که راه وحی و الهام به روی او بسته است، به شناخت معارف از منبع مطمئن آن تمسك

دوره دهم، شماره پنجم / ۳۹

می جوید. پیامبران و رسولان الهی (علیهم السلام) این والهان کوی حق، از طریق وحی بلاواسطه، و ائمه معصومین (علیهم السلام) با واسطه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا از طریق الهام، و دیگر انسانها با گرفتن معارف و تکالیف دینی از آنها، رضایت محبوب را در بعد اندیشه و عمل به دست می آورند. در دیدگاه فرهنگ و مذهب ما، منبع مورد اعتماد، امامان معصوم (علیهم السلام) هستند.

«السَّلَامُ عَلَىٰ مَحَالِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكَاتِهِ اللَّهِ
وَ مَعَادِينِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ حَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ وَ حَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ
وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله
وسلم) وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ؛^۱

سلام بر جایگاههای شناخت خدا، مساکن برکت
خدا، معادن حکمت خدا، حافظان سرّ خدا، حاملان
کتاب خدا، اوصیای پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله
وسلم) و ذریه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درود
خدا بر او و آل او و رحمت خدا و برکات او.»

عشق عرفانی

ثمره حرکت عملی در عشق عقلانی، عشق عرفانی است.
اگر در عشق عقلانی انسان عالم به جمال و صفات حق، و
شیفته آن است، در عشق عرفانی به شهود آن جمال و صفات
نایل می شود.

این عشق، ثمره مکارم اخلاق و حسن خلق دینی، و
ثمره ایمانی است که در پرتو عشق عقلانی ظهور یافته؛

دوره دهم، شماره پنجم / ۴۱

ایمانی که به فرموده رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) لباسش تقوا، و زینت آن حیا و ثمره اش علم است.^۱
عشق عرفانی، نفی هرگونه حجاب و تعلق مادی و دنیوی است؛ آنان که به مقام شهود راه یافته، و حجابها را از میان برداشته و دانش را از محضر او آموخته‌اند، حق بودند دین را می‌یابند.

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ...»^۲

آنانی که علم داده شده می‌بینند آنچه به تو نازل شده حق است.»

۱. المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۴ و قال (صلی الله علیه وآله وسلم)، الايمان عريان و لباسه التقوى و زينته الحياء و ثمرته العلم.

۲. سوره سبأ، آیه ۶.

در تفسیر صافی، مصداق آیه را حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار داده است.^۱ که تصدیق نمود رسول خدا را به آنچه بر آن بزرگوار نازل شده است آن حضرت کسی است که به مقام شهود حق نایل آمده و می بیند که آنچه بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده حق است.

پایان

۱. القمّی قال هو امیرالمؤمنین (علیه السلام) صدق رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بما انزل الله علیه. ص ۳۷۲، ج ۲.